

تمایزهای واقعی اسلام آزادی و اسلام خون

محمود دلخواسته

پژوهش‌گر مدرسه علوم اقتصادی لندن

واقعیت این است که در طول تاریخ در میان بخشی از جامعه روشنفکری، همواره این تلاش وجود داشته است که دین‌ستیزی را پوشش خصائل شخصی و رهایی از پاره‌ای از تقیدات و تکالیف بگردانند.

متأسفانه وقتی این کوشش در میان بعضی از روشنفکران، قالب نظری و فلسفی به خود می‌گیرد؛ کار گفتگو و مباحثه برای تقرب به حقیقت را به کلی دشوار می‌سازد. زیرا انتقاد از نقش دین در زندگی جمعی و یا حتی انکار عناصر رهایی‌بخش و پارسایی‌مدار آن، دیگر نه به حیث یک پژوهش علمی و یا به حیث انکشاف حقیقت، بلکه به حیث خواهش‌ها، تمنیات و ذائقه‌های شخصی است که رد و یا اثبات می‌شود.

ناگفته نماند که چنین «واکنش»هایی نسبت به دین تنها از ناحیه منتقدین صورت نمی‌گیرد؛ بلکه بیشتر از ناحیه کسانی هم صورت می‌گیرد که دین را پوشش قدرت ساخته‌اند. آن‌ها از دین هویتی ساخته‌اند که ترک آن مساوی است با از دست دادن تمام منافع و مطامعی که از دین ساخته‌اند. از این رو است که گفتگو با هر دو دسته، اگر نگوییم کار بیهوده‌ای است، ولی کار بسیار دشواری خواهد بود.

در این میان پاره‌ای از روشنفکران در «واکنش» به استبداد دینی حاکم در ایران، کوشش دارند تا آن دسته از گفتمان‌های روز را تبلیغ کنند که با خصائل شخصی و تفنن ذهنی خود، سازگار باشد. گفتمان‌های دینی احیاگرانه، همواره نزد آن‌ها مزاحمی است که به آسانی نمی‌توانند در پاتوق‌های روشنفکرانه و در محافل خصوصی آن را نادیده بگیرند. از این نظر کوشش می‌شود تا با انواع تحلیل‌های تقلیل‌گرا، قرآنی از اسلام ارائه بدهند که مثل یک گوسفند زبان‌بسته در مراسم و اقتضانات روشنفکر مآبانه، به آسانی ذبح شود و نفس از هیچ جایش هم بلند نشود.

از دید من کارهای آقای خلجی نمونه بارزی از این دسته است. حالا اگر با هزار و یک دلیل عقلی بخواهیم به او بگوییم که مثلاً اسلام آقای خمینی، قرآنی است که بنا به ذائقه قدرت‌ها در وجود آمده است؛ ولی همزمان در جهت مخالف آن کوشش‌های بسیار نزد ایرانیان دارای مرام موازنه‌عمدی وجود داشته و دارد که بیان قدرت را از دین پاک کرده و به بیان آزادی برگردانند، امثال آقای خلجی زیر بار نمی‌روند و با ساده‌سازی مطلب، برچسب می‌زنند که این التقاط است. اما التقاط چه و چه (که در نمونه بنی‌صدری آن خوانش دین از خاستگاه گفتمان آزادی است) دیگر توضیح نمی‌دهند. چرا؟

شاید یک دلیل آن، این است که چنین اسلامی را که با آزادی و حقوق «ذاتی» انسان و بلکه هستی شروع می‌کند، نمی‌شود به تمسخر گرفت و نمی‌شود آن را به عنوان فاشیسم سبز یا سرخ (در تعبیر خلجی: اسلام خون) «تحویل» مراکز تحقیقات استراتژیک داد.

اما چرا هر دو بیان از اسلام (بیان ولایی در ایران و بیان ضد آن در غرب) ماهیت یکسان دارند؟ زیرا هر دو بیان کوشش دارند تا دین را بنا به ذائقه قدرت و برای اهدافی که قدرت روزانه جستجو می‌کند (در واشینگتن برای ذبح دین و در ایران برای مدح دین) تفسیر کنند.

برای این که بحث جنبه انتزاعی پیدا نکند، همین جا خوب است به یک نمونه برجسته از تجربه شخصی ام در مواجهه با این نوع اسلام‌شناسان-ایران‌شناسان اشاره کنم. چند سال پیش در مدرسه علوم اقتصادی و سیاسی لندن (LSE) در درس «فرد هالیدی» شرکت داشتم. او بارها در این درس از این تز دفاع می‌کرد که اسلام «ذاتاً» دینی ارتجاعی و عقب‌مانده است. پس از پایان دوره به او پیشنهاد دادم حال که او خود را صاحب‌نظر مسائل ایران و اسلام معاصر در غرب می‌داند، خوب است در بحثی آزاد با دکتر ابوالحسن بنی‌صدر در موضوع «اسلام و اندیشه آزادی در ارتباط با انقلاب ایران» شرکت کند تا دانشجویان بتوانند به این ارزیابی برسند که آیا واقعاً ذات اسلام ضد آزادی است و بنابراین سخن از اسلام آزادی، همان گونه که کسانی چون بنی‌صدر مستمراً طرح می‌کنند، معنادار است؟

او می‌دانست که تبیین بنی‌صدر از انقلاب ۵۷ و این که انقلاب ایران حرکتی از درون ایده اسلام آزادی و با اندیشه راهنمای موازنه‌عمدی بوده است، متفاوت از تبیین رایج نزد او و غالب اسلام - ایران‌شناسان غربی است. جالب این جاست که او این پیشنهاد را نپذیرفت؛ ولی چند ماه بعد همین بحث را که من پیشنهاد داده بودم، در LSE با یکی از رهبران حزب‌التحریر و از بنیادگرای مسلمان در انگلستان به نام فرید قاسم که درکی بسیار سطحی از اسلام و دموکراسی ارائه می‌داد و ادعا داشت که «دموکراسی و آزادی پدیده‌های فاسد غربی هستند» انجام داد. این رهبر بنیادگرا از آن جا که دموکراسی را ضد اسلام می‌دانست، همان کسی بود که هالیدی برای اثبات پیش‌فرض‌هایش به او نیاز داشت.

ناگفته نماند جدیداً مقاله‌ای از هالیدی دیدم که در آن تلاش کرده بود از آن دیدگاه رادیکال اولیه فاصله بگیرد. در حالی که نقد بنی‌صدر نه تنها ناظر به اسلام قدرت‌مدار بود، بلکه دموکراسی کنونی در غرب را نیز نوع ناقصی از دموکراسی، به ویژه وقتی پای روابط با خارج و خارجی در میان است، می‌دانست.

بنی‌صدر به گواه آثار پرشمار فکری‌اش با کالبدشکافی و پدیدارشناختی قدرت و نقد بیان‌هایی که جریان‌های اقتدارگرا از اسلام ارانه می‌دهند، به نگاهی انسانی‌تر و معنوی‌تر از آنچه که غرب در باب آزادی و حقوق انسان می‌گوید، دست یافته است. برای نمونه به جدیدترین مقاله‌اش درباره مجازات اعدام رجوع کنید.

از نوع برخورد آقای خلجی با اندیشه‌های دینی بنی‌صدر چنین برداشت می‌شود که او گرچه می‌خواهد نشان ندهد دین چیزی جز دین تاریخی نیست، اما بی‌تعارف با بیان تقلیل‌گرایانه و در عین حال خشمگینانه‌ای که انتخاب کرده است، به نظر می‌رسد که بیشتر از بیان آزادی که به نام دین اظهار می‌شود، نگران و آزرده خاطر است و شاید بهتر است بگویم تحمل جدی گرفتن چنین بیانی را ندارد. از این رو است که با هیچ دلیل و برهانی نمی‌توان با چنین آدم‌هایی وارد یک گفتگوی بر اصول و برای تقرب به مبادی حقیقت شد.

تجربه آقای دکتر حسن رضایی همین الان پیش روی ماست. هر کسی مقاله‌های رضایی را خوانده باشد، چیزی جز دعوت به حقوق‌مداری و آزادی و مداراجویی در آن نمی‌بیند. ولی از دید آقای خلجی، پنداری بیان و دفاع آقای رضایی از حقوق ذاتی و کرامت ذاتی انسان، یعنی ذات‌گرایی محض که ارزشی علمی ندارد. جای جای مقاله رضایی، که با روشی پدیدارشناختی - هرمنوتیکی نوشته شده است، حاکی از تأکیدی است که او بر تمایز میان بیان‌های مختلف می‌گذارد و او اختلاف و تفاوت میان سنت و تجدد را فرض می‌گیرد.

با این وجود، او ولی هشدار می‌دهد که تفاوت را به تضاد و دوآلیسم تأویل نکنیم و از مطلق‌اندیشی و تعمیم‌های بی‌اساس تاریخی درباره اسلام دست برداریم. او در بررسی نمونه ارتداد نشان می‌دهد که تا چه اندازه احکام عام و مطلق‌اندیشانه خلجی (که در عین حال ادعای تاریخی‌نگری هم دارد) در این موضوع بی‌پایه تحقیقی است.

رضایی در صدد کشف تمایزات است؛ اما خلجی سخن رضایی را مورد تحریف آشکار قرار می‌دهد. آقای خلجی می‌نویسد: «(از دید رضایی) بیان آزادی و موازنه‌ی عدمی اقتضا می‌کند که مرزی میان سنت و تجدد نباشد و در نتیجه مفاهیم، از دالانی جادویی به هم پیوسته باشند تا تفاهم مورد نظر ناقد امکان‌پذیر شود. هر گونه تأکیدی بر تفاوت‌ها، محل تفاهم و دوگانه‌انگاری و در خدمت بیان قدرت است.»

حال به عین عبارت رضایی درباره رویکرد مقاله‌اش توجه کنیم: «این روشی برای «دیگرشناسی» (اعم از شرق یا غرب) است؛ اما با این تفاوت اساسی که اگر چه در روند هویت‌یابی، چاره‌ای از دیدن تمایزات خود و دیگری نیست؛ اما این ملاحظه را هم دارد که در خودی دیگر، ما ابتدا به شباهت‌ها و سپس به تفاوت‌ها نظر می‌کنیم. این مستلزم به کارگیری فن روشی نقد اجتماعی است که طی آن، ما و دیگران با حفظ فاصله انتقادی، نه در دیگری حل می‌شویم و نه در تقابل با او قرار می‌گیریم.»

رضایی، ضمن قبول تمایزات و اختلافات آشکار حقوق مدرن و فقه، دغدغه امر مشترک و مستمر تاریخی را هم دارد و این را لازمه اندیشه برای صلح به ویژه میان ادیان می‌داند.

این نشان می‌دهد که آقای خلجی بحث آزاد را (که به اندازه آگاهی از نقاط اختلاف، جستن نقاط مشترک نیز از اهداف آن است) با جدل اشتباه گرفته است و در این راه حتی دست به جعل هم می‌برد. او در مورد بنی‌صدر هم همین روش غیراخلاقی را به کار می‌برد. با این توصیفاتی که او از اندیشه آزادی نزد بنی‌صدر ارانه می‌دهد، صرف نظر از به کارگیری نوعی لحن تبخترآمیز و نااخلاقی، من واقعاً مطمئن نیستم آقای خلجی حتی یکی از کتاب‌های بنی‌صدر را خوانده باشد.

حقاً این نیاز به مجاهدتی سترگ دارد که آدم اجازه ندهد دستگاه روانی‌اش بر کارکرد عقل سلیم او مقدم شود. به نظر می‌رسد ناچیز انگاری و در بسیاری موارد سانسور سخنان دین‌دارانی همچون دکتر ابوالحسن بنی‌صدر که یک عمر در خط استقلال و آزادی ایران - بدون هدف صورت نگیرد. یکی از هدف‌ها از جمله همین است که این قبیل روشنفکران، راه حلی بیابند که با خیال آسوده، دین را و نقش دین را در ارانه بیان آزادی و تنظیم زندگی یک‌سره محو کنند.

از نحوه طرح مسائل در نوشته‌های خلجی معلوم می‌شود که نزد او اندیشه، یعنی اندیشه غربی، خودکم‌بینی بیش از این ممکن نیست. پنداری او چیزی بیرون از اندیشه غربی را اساساً اندیشه نمی‌داند. پیداست با چنین درک مرعوبانه‌ای از علم و اندیشه در غرب، کسی توان ارانه اندیشه مستقل نخواهد داشت و اگر کسی هم مثل بنی‌صدر بیاید و بخواهد به رغم اندیشه‌ورزان غربی سخن بگوید، می‌گوید این آدم دارد کلک می‌زند و اندیشه‌اش النقطاتی است. اتوپیایی او را هم با اتوپیای مارکس مقایسه می‌کند و می‌گوید وی مثل مارکس طرفدار جامعه بی‌طبقه است.

همین ادعاهاست که روشن می‌کند او حتی به اندازه یک مقاله هم با اندیشه‌های بنی‌صدر آشنا نیست. جهت اطلاع آقای خلجی و خوانندگان محترم از اندیشه بنی‌صدر و استقلال او از اندیشه‌های غرب، خوب است توجه شما را به اظهار نظر ماسیمو کاپاری فیلسوف ایتالیایی درباره گفتمان بنی‌صدر جلب کنم:

«اصول و حقوقی که اندیشه بنی‌صدر بر آن پایه‌گذاری شده است، خداشناسانه است؛ اندیشه او ترجمان اومانیزم اسلامی است. سخنان پرزیدنت بنی‌صدر بیان‌گر اصالت انسان اسلامی است. اسلامی که معلم بردباری، گفت و گو و تفاهم است. این اسلام اسلامی نیست که در حال حاضر در ایران حکومت می‌کند. اسلامی نیست که در کشورهای اسلامی معمول است...»

کف زدن‌های ما ایتالیایی‌ها برای آقای بنی‌صدر امیدوارم آگاهانه باشد. امیدوارم این آگاهی وجود داشته باشد که در صحبت‌های بنی‌صدر، نه نظر ماکیاوول، نه قول ماکس وبر، نه فکر ماریلیو دی پادوا و نه اندیشه‌ی اسمیت وجود دارند. از فرهنگ سیاسی‌ای سخن گفت که هیچ کلامی از این شخصیت‌ها در آن نبود. با سیاست‌زدگی غربی ما که بر پایه‌ی بینش‌های این صاحب‌نظران است، تفاوت بسیار دارد. در دید مدرن غربی معاصر، تمام سعی بر این است که همه آن‌چه را بنی‌صدر سعی در توحیدشان می‌کند از یکدیگر جدا کنیم.»

آقای خلجی نمی‌داند که بنی‌صدری که همواره بر اندیشه‌های فقهی و فلاسفه مسلمان به جد انتقاد می‌کند که چگونه اسلام را از جریان اندیشه باز داشته‌اند و وارد دنیای مجاز کرده‌اند، نمی‌تواند کارش اتویپاسازی باشد. اما اگر منظور از اتویپا این است که بنی‌صدر دارای اندیشه بدیل است و بر اساس همین به نقد وضع موجود می‌پردازد، درست است. اما آیا بدون داشتن تصویر آرمانی در ذهن می‌توان نقد را شروع کرد. هر نقد استوار و مستحکم، متضمن ایجاد یک بدیل جانشین است.

بنی‌صدر چه می‌گوید که از دید خلجی اتویپا است؟ او می‌گوید ای مسلمانان تجربه را جدی بگیرید و گول صغری و کبری کردن‌های زورمداران را نخورید. او همه توجه‌اش معطوف به این است که روشنفکران، حقیقت را به تمام و کمال با مردم در میان بگذارند و آن را تحت شعاع این مصلحت و آن مصلحت قرار ندهند، و اگر چنین راهی پیشه کنند و به نام مصلحت دروغ را جانشین حقیقت نسازند، در دام انواع موازنه‌های قدرت گرفتار نمی‌شوند.

به راستی اگر ما تک‌تک ایرانیان، همین آموزه ساده را پیشه خود می‌ساختیم و هرگز تن به هیچ مصلحتی و دروغی نمی‌دادیم و هرگز حقیقت را در ذیل این مصلحت و آن مصلحت ذبح نمی‌کردیم، زندگی خود را در ایران و انیران، خالی از زور (=موازنه عدمی) نمی‌ساختیم؟ وقتی همه روشنفکران چنین می‌کردند، اندیشه از دام تجارت و قدرت آزاد نمی‌شد؛ اعتمادها برقرار نمی‌شد و جامعه برای صلح به حرکت نمی‌آمد؟ خوب این کجایش ذهنی‌گرایی است؟ کجایش ابهام دارد؟ کجایش ربطی به مارکس و انگلس و فلان و فلان دارد؟

در شرایطی که روشنفکران جامعه به موازنه قوا می‌اندیشند و مفتخرند که موازنه‌شان منفی نیست، چه انتظاری می‌توان از دیگر افشار جامعه داشت؟ وقتی جامعه‌ای حرکت نمی‌کند، نشان می‌دهد که یا آگاه نیست و یا جلوی پایش را روشن نمی‌بیند. اما جامعه ایران جامعه‌ای نیست که آگاه نباشد. ولی جامعه‌ای هست که جلوی پایش را نبیند. یعنی چشم‌انداز روشن نمی‌بیند.

این‌که جامعه چشم‌اندازها را روشن نمی‌بیند، به این معناست که به چشم‌اندازهایی که به او نشان داده‌اند، اعتماد نمی‌کند. یعنی در این وسط یک کسی و یا یک جمعی کلک و حقه زده‌اند. خوب این که بنی‌صدر هشدار می‌دهد با مردم روراست باشید و کلک نزنید تا اعتمادها برقرار شود، حرف ذهنی است، یا ذات‌گرایی است؟

در خاتمه از همین جا مایلم به رادیو زمانه که الحق در این مدت کوتاه، به خوبی و هنرمندی توانسته است نقش یک رسانه مدرن چندصدایی ایرانی را به عهده بگیرد و بدین گونه پیش‌گام بحث‌های انتقادی درون و برون‌دینی گردیده است، پیشنهاد دهم که ترتیب یک مناظره آزاد و بدون سانسور را با دکتر ابوالحسن بنی‌صدر درباره اسلام آزادی و به منظور پاسخ‌گویی به نقدهایی همچون نقد آقای خلجی تدارک ببینند.

از آن‌جا که نقد خلجی در زمانه منتشر شده است و او در این نوشته به نحو به شدت ناقص و مبهمی - از دید من البته - مستقیماً به اشکال از اندیشه بنی‌صدر پرداخته است، این‌چنین دعوتی از سوی زمانه کاری منصفانه و مطابق معیارهای اخلاقی رسانه مدرن هم می‌باشد و مطمئناً هم سخن از اسلام آزادی از خود بنی‌صدر برای مخاطبان منتقد زمانه جالب خواهد بود.

منبع: رادیو زمانه